

باران غیبی کلمات

■ اسماعیل محمدپور

شعر حاصل تعامل روابط عینی و ذهنی حادث در جهان پیرامون شاعر است. روابط عینی، همان روابط حاکم بر دنیای بیرونی انسان هاست که به نحوی در دسترس همگان قرار می گیرد. هرچند نحوه درک و بهره گیری از این روابط می تواند برای افراد گوناگون متفاوت باشد، اما روابط ذهنی که منظور از آن، همان پیچیدگی های موجود در دنیای درون انسان هاست، برای همگان، به طور یکسان تجربه پذیر نیست. پیچیدگی های زیستی و روانی انسان تا آن اندازه زیاد است که حتی در دو محیط اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی یکسان، هیچ گاه نمی توان دو فرد کاملاً هماهنگ از نظر خصوصیات روحی و روانی پیدا کرد. اشیاء، رخ دادها و آثار مربوط به آن ها که متعلق به جهان عینی هستند، تأثیرات گوناگونی در دنیای درون و ذهن انسان دارند. آن چه که باعث تأثیر مثبت روابط عینی در جهان ذهنی می شود، ایجاد نوعی تعامل میان این روابط است. تعامل میان عینیات و ذهنیات از راه های گوناگون ایجاد می شود. یکی از راه های ایجاد تعامل میان روابط عینی و ذهنی، بهره گیری از توانایی و استعدادها هنری است.

*

هر هنری، بازتاب کیفیت اشیاء و رخ دادها و محصول تأثیر و تأثر آن ها در ذهن و روان آدمی است. هیچ هنرمندی نمی تواند ادعا کند که بدون گذر از مراحل چنین مکانیزمی توانسته است حتی يك اثر در نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، شعر و ... خلق کند. اگرچه هنر در هیچ تعریفی نمی گنجد اما این بدان معنی نیست که هنر - و از جمله شعر - نمی تواند یا نباید قاعده پذیر باشد. قاعده پذیری به زیبایی هنر کمک می کند. به عنوان مثال در شعر، بهره گیری از قالب های متنوع، آرایه های گوناگون و اوزان مناسب باعث غنای کیفی و جذابیت بیشتر اثر می گردد. پس می توان گفت که قاعده پذیری شعر می بایست در خدمت شعریت شعر باشد. در چنین حالتی ست که هر مخاطب می تواند سهم خویش را از اثر دریافت کند. در این میان شناخت مخاطب (مخاطب شناسی) و درک ویژگی های شخصیتی، روانی و موقعیتی او از سوی شاعر بسیار حائز اهمیت است. گروه های مختلف مخاطبان، مطالبات و ویژگی های سنخی (سنخ به معنی جمعیت شناختی آن) گوناگون دارند. در ادبیات جامعه شناختی، سنخ به تعدادی از افراد يك جامعه گفته می شود که همگی دست کم در يك صفت مشترک باشند. این صفت ها و ویژگی ها میان سنخ های گوناگون متفاوت هستند. به عنوان مثال سنخ دانشجویان با سنخ دانش آموزان و سنخ معلمان با سنخ کشاورزان از نظر ویژگی های جامعه شناختی متفاوتند. در نتیجه از دید مخاطب شناسی، خواسته های این سنخ ها نیز متفاوت است. باز هم به عنوان مثال بین خواسته های مخاطب بزرگ سال با مخاطب نوجوان و خواسته های مخاطب نوجوان با مخاطب کودک در سنخ های جمعیت شناختی - هنری تفاوت های اساسی وجود دارد. پاسخ گویی درست به این خواسته ها در عرصه شعر بر عهده شاعر است. شاعر بزرگ سال باید نیازهای عاطفی مخاطب بزرگ سال و شاعر کودک و نوجوان باید نیازهای عاطفی و آموزشی مخاطب کودک و نوجوان خود را بشناسد، تا آثارش ضمن حفظ استقلال هنری، با سلیقه زیباشناسی مخاطب تناسب و همراهی داشته باشد.

*

اغلب مشاهده می شود که شاعر یا نویسنده بزرگ سالی که برای نوجوانان می سرايد و یا می نویسد از تمام توان خویش مدد می گیرد تا به گونه ای الگوهای نوجوانی خود را به نوجوان امروزی تلقین کند. تفرج این گونه بر لبه تیغ، بسیار خطرناک است، چراکه هرآن بيم پرتاب شدن به سپاه چالِ تصنع و شعار وجود دارد. الگوی نوجوان، دائم در حال تطور است و شاعر یا نویسنده نوجوان باید بکوشد تا ضمن همراهی یا این تغییرات، الگوهای مثبت و نوین را به شکل تلویحی و غیرمستقیم به نوجوان معرفی کند. سرودن شعر یا نوشتن قصه هایی با هدف آموزش مستقیم یا تجویز نسخه های اخلاقی برای نوجوانان و شفاف کردن پندها و اندرزها در اثر، موجب گریزان شدن نوجوانان از آن اثر می شود. هر اثر باید توانایی آن را داشته باشد که زمینه اشتیاق مخاطب نوجوان برای خواندن آثار بعدی عمیق تر و درک مفاهیم عالی تر را فراهم آورد. اگر نیازهای سنخی نوجوان و ویژگی های شخصیتی، روانی و اجتماعی این سنخ شناخته شود، قطعاً اثر آفریده شده، مخاطب خویش را و مخاطب موردنظر اثر خویش را جستجو و پیدا خواهد کرد.

*

در سال های اخیر مجموعه شعر های متفاوتی برای نوجوانان سروده شده است که تنها شماری از آن ها توفیق ماندگاری در ذهن و زبان مخاطب را داشته اند. در این میان، مجموعه هایی که به طور اختصاصی به يك موضوع خاص پرداخته اند، از حساسیت بیشتری برخوردارند. چراکه پرداختن به يك سوزنه با نگاهی واحد، به نحوی که مخاطب نوجوان، دچار کسالت ذوق نگردد، توانایی افزون تری را طلب می کند. یکی از موضوعاتی که در دهه اخیر اغلب مورد توجه شاعران قرار گرفته موضوع دفاع مقدس است که موجب شده شاعران زیادی در این عرصه به خلق آثاری ارزش مند نائل گردند. اما مجموعه های مدون شعر دفاع مقدس برای نوجوانان بسیار اندک است به طوری که شاید از عدد انگشتان يك دست تجاوز نکند. یکی از مجموعه های شعر دفاع مقدس برای نوجوانان، مجموعه «کوچه باران» سروده عبدالرضا رضایی نیا، شاعر و منتقد گیلانی است. این مجموعه که در سال 1381 توسط نشر قو و با حمایت بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، در 35 صفحه به زیور طبع آراسته شد، شامل 14 شعر به هم پیوسته است.

با این که شعر، شعر جنگ است، با شرح فضایی آرام و امن از يك کوچه که تعمیم به تمام کشور دارد، آغاز می شود و این بهترین شروع برای معرفی و تشریح شاعرانه جنگی ست که بر ما تحمیل شده بود:

کوچه ما

کوچه سنجاقک و پروانه بود

کوچه انگور و سیب

کوچه نور و نسیم

کوچه باران و مهر

کوچه خورشید و ماه

فصل ها مهربان

زمزمه ها شادمان

زندگی چشمه رنگین کمان
خانه پر از دل خوشی بی کران

(ص 6)

اما ناگهان در شعر دوم از همان ابتدا سخن از جنگ به میان می آید که به طور طبیعی مخاطب متوجه ناگهانی بودن جنگ می شود. به این سبب ناگهان همه چیز به هم می ریزد و انفجار و ترکش و خون سراسر شعر را فرا می گیرد:

کوچه پر از جنگ شد
ترکش ها پنجره ها را گرفت

انفجار

بر دل انگور ریخت

زمزمه ها سوختند

باغ پر از خون گل و صجّه گنجشک ها

خانه

فروریخته در موج درد

چشمه لیخند پدر - توی قاب -

مات شد.

(ص 9)

*

اصلی ترین ویژگی مجموعه شعر «کوچه باران» روایت محوری آن است. تمام شعرها در این دفتر به صورت روایت ساده و کوتاه خلق شده اند. اما در مجموع مخاطب با یک روایت طولانی مواجه می شود. به گونه ای که حتی انتخاب نام جداگانه برای هر شعر، پیوستگی اجزای روایت را دچار اخلال نمی کند. استفاده از شیوه روایت ممتد در تشریح رخدادها در گستره شعر، از آن جهت که باعث یک سوئی یافته ها و مکاشفه های خواننده و تمرکز اندیشه و احساس او در یک محور طولی می گردد، می تواند مؤثر باشد. اما از جهتی دیگر، چون توان خواننده را در یادسپاری شعر (شرح ماقوع روایت) کاهش می دهد، چندان مطلوب نیست. به خصوص این که تمام شعرهای این مجموعه در قالب آزاد سروده شده اند. پرواضح است که قالب های آزاد به دلیل عدم استفاده از قوافی و اوزان متساوی الارکان نمی توانند به خواننده در به خاطر سپاری شعرها کمکی کنند. اگرچه هدف اصلی از سرودن شعر به خاطر سپاری آن از سوی خواننده نیست، اما حفظ شعر و مضامین آن در حافظه، سبب می شود که مخاطب در هر زمان، امکان استفاده از آموخته ها و یافته های خویش و نیز لذت بردن از این یافته ها را داشته باشد.

*

ابزار اصلی شاعر در «کوچه باران» استفاده از زبان نمادین است که در پیوند با عناصر خیال و عاطفه، غالباً موفق شده است که تأثرات و تألمات خویش را به خواننده انتقال دهد:

دشمن ما

دشمن آینه و قرآن و گل

دشمن زیبا شدن باغ ها

دشمن لیخند بود.

(ص 21)

نام خدا

گل به گل

بر لب ما می شکفت

مثل سیل

راهی صحرا شدیم

دشمن

دیوانه شد

آتش باران گرفت

آتش خمپاره و توپ و تفنگ

بارش صد خوشه منور به دشت

آسمان

شد پر رنگین کمان

(ص 20)

در همه شعرهای این مجموعه رگه هایی از زبان نمادین به سادگی قابل تشخیص است و طراوت شعر هم که در نهایت به شعریت اثر کمک کرده، رهین همین زبان رمزگونه مستتر در استعاره ها و تشبیه هاست:

- «بوم... بوم... بوم...»

زوزه خمپاره ها

خش خش بی سیم ها

دم به دم

دیده بان

داد رنان، «عقرب ها آمدند

کشمش باران کنید!»

آن طرف خاکریز

گلّه ای از تانک ها

نعره کشان - سوی ما

آسمان

مات مات

آتش بر آتش

نقل و نبات

(ص 16)



اما همین که شاعر زبان محوری سروده هایش را کنار می گذارد، حسّ شاعرانه اش نیز کنار گذاشته می شود و ناگزیر به شعارزدگی تن می دهد:

می دانم

جنگ بد است...

آری

دعوا بد است

اما با من بگو

دشمن نامرد ما

وقتی از مرز تماشا گذشت

آیا

باید نشست؟

بی خیال

شعر خوش آمد سرود؟

(ص12)

سرانجام این شعارزدگی به ساده گویی آزاردهنده ای منجر می شود. تا آن جا که اگر رشته وزن از بند بند کلمات کشیده شود، آن چه باقی می ماند، عباراتی ساده و بدون کمترین درون مایه شعری ست:

نام مرا نیز صدا می زدند

رفتم... اما چه سوال بدی!

- «سن شما؟»

- «... نام من... آشنا»

- «پرسیدم چندسال؟»

- «خیلی! ... ها، خاطرتان جمع!»

- می دانی؟... وقت نداریم، برادر...

به امان خدا!

«بعدی... آقا! شما»

(ص15)

*

جزئی نگری همراه با عینی گرایی در قالب توصیف جزئیات فضاها، ایژه ها، کاراکترها و رخ دادها، یکی دیگر از ویژگی های شعرهای این مجموعه است:

سنگر ما ساده بود

یک - دو پتو فرش ما

کیسه شن بالش رؤیای ما

چند ظرف

یک چراغ

تکه ای از آینه

عکس امام

قرآنی آشنا

فانوسی باصفا

(ص18)

این ویژگی از یک سو باعث می شود که خواننده با فضای حاکم بر شعر و اشیاء و کاراکترهای موجود در آن ارتباط نزدیک تری برقرار کند و از سوی دیگر به شاعر در انتقال آسان تر و مؤثرتر پیام شعر یاری می رساند:

لانه گنجشک ها

سرخ سرخ

مادر گنجشک ها

آن سو

افتاده بود

مادر من نالان

می زد به سر

- «وای...»

خدایا!

پسر من کجاست؟»

من اما پشت چاه

خفته به روی زمین

در غم گنجشک ها

نم نم

می سوختم...

(ص11)

*

تیمه کلام این که «کوچه باران» به راستی که کوچه باران است. باران آتش، باران خون و باران نور. به نظر می رسد مخاطبان نوجوان این دفتر با اندکی تلاش می توانند زیر باران های غیبی کلمات، به طراوت زلال سال های جنگ و دفاع دست یابند و از پس آن همه طراوت آرام بخش، هنوز صدای آشنایی را بشنوند که:

منتظرم، دوستان!

آی...

همین که دل تان تنگ شد

يادې
از كوچه باران كنيد
(ص 33)



پښتو، شپږمه ښار، ښار
پښتو، شپږمه ښار، ښار
پښتو، شپږمه ښار، ښار